

برادران کارامازوف

امیر عربلو

پژوهشگر هنر کارشناسی ارشد

که داستایفسکی در ابتدای داستان اشاره کرده است که وی به او نزدیک تر است و او را دوست می‌دارد، گویی افکار خود داستایفسکی را در داستان بیان می‌کند؛ از عشق به مسیحیت حرف می‌زند، رگه‌هایی از عواطف انسانی را در خود دارد و با همه مهربان است.

ایوان

فرزند دوم کارامازوف پدر فردی اخلاق گراست. دوست دارد که دون کیشوتی دیگر باشد؛ علیه بدی‌ها و نقص‌های جهان بشورد و دیگران را به این شورش متقاعد کند. ایوان بی‌گناهی بشر و بی‌عدالتی‌ای را که در حق او شده است، نقد می‌کند و مدام در فکر خود کشمکش دارد.

دیمیتری

فرزند اول کارامازوف هاست. ژست اشرافی ندارد و حتی شاید در میان برادران از همه بی‌گناه‌تر باشد. از آن مردهایی است که آدم‌های شکیبیا و اغماض‌کننده دلشان می‌خواهد مثل او رفتار کنند. بدترین دشمن دیمیتری خودش است. او آزارنده‌ای پست و می‌خواهد، لافزن، ولخرج و بی‌بند و بار است و هیچ در قید آن نیست که پولی که خرج می‌کند چطور به دست می‌آورد.

اسمردیاکوف

پسر زنی خل‌وضع که گویا کارامازوف پدر با او رابطه جنسی برقرار می‌کند و حاصل آن این پسر می‌شود که به‌عنوان خدمتکار در خانه کارامازوف مشغول به کار می‌شود. او کمتر از پسران دیگر به وی اهمیت

تبعید و زندان دچار حملات صرع شد و این مریضی تا پایان عمر او را رها نکرد.

او چندین رمان و داستان کوتاه نوشت ولی رمان برادران کارامازوف را که قرار بود رمانی سه‌جلدی باشد به اتمام نرساند و فقط یک جلد آن را تکمیل کرد که از لحاظ داستانی و ساختاری کامل‌ترین رمان اوست.

در جشن سه‌روزه پوشکین سخنرانی کرد و این کار موجب شهرت و افتخار بیش از پیش او شد. در نهایت نیز در اوایل فوریه سال ۱۸۸۱ در اثر خونریزی ریه درگذشت. جمعیت بسیار زیادی (نزدیک به سی هزار نفر) از مردم روسیه در مراسم خاکسپاری او شرکت کردند.

رمان برادران کارامازوف و

شخصیت‌هایش:

کارامازوف پدر

مردی هوس‌باز است که حتی به زنی که وضع روانی نامناسبی دارد هم رحم نکرده و از او صاحب فرزند شده است. البته هرگز این مطلب در رمان به‌طور علنی فاش نمی‌شود و در حاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. مشخص است که او فردی هوس‌ران است؛ چرا که در شبی که به قتل رسید منتظر ورود دختری بود که او را دوست می‌داشت و از قضا فرزندش، میتیا، هم خواهان آن دختر بود.

آلیوشا

فرزند سوم کارامازوف است که شاید در تمامی رمان‌های جهان، مهربان‌تر و جذاب‌تر و شیرین‌تر و نجیب‌تر از او نیامده باشد. آلیوشا

داستایفسکی با تصویر کردن شخصیت‌های اغلب معلوم‌الحال در ذهن مخاطب می‌کوشد از طریق ایمان به خدا راه رستگاری را برایشان روشن سازد و از این حیث، نویسنده متعهدی به‌شمار می‌آید. همچنین با دادن حق آزادی و اختیار به شخصیت‌ها در اتفاقات گوناگون، نگاهی همچون اگزیستانسیالیست‌ها دارد. رمان برادران کارامازوف از حیث ساختار، کامل‌ترین رمان داستایفسکی است که شخصیت‌های آن بر حسب شرایط میان پاکی و بلبیدی غوطه‌ورند.

درباره نویسنده

فیودور میخاییلویچ داستایفسکی زاده ۱۸۲۱ میلادی نویسنده مشهور و تأثیرگذار اهل روسیه است. ویژگی منحصر به فرد آثار وی، روانکاوی و بررسی زوایای روانی شخصیت‌های داستان است.

پلیس مخفی در روز ۲۲ آوریل ۱۸۴۹ او را به جرم براندازی حکومت دستگیر کرد. این واقعه با نام توطئه پتراشفسکی معروف است. دادگاه نظامی برای او تقاضای حکم اعدام کرد که مشمول تخفیف شد و به چهار سال زندان در سبیری تبعید گردید. همین، دست‌مایه رمان «تسخیرشدگان» را که در ایران جن‌زدگان هم ترجمه شده است، فراهم کرد. همچنین وی خاطرات زندان خود را نوشت که به اسم «خاطرات خانه مردگان» انتشار یافت. داستایفسکی در زمان

می‌دهد؛ چون اصلاً او را پسر خود نمی‌داند. اسمردیاکوف در این رمان نقش اساسی بازی می‌کند. او به رغم اینکه پادو و مستخدم و پسری حرام‌زاده شناخته می‌شود، در آخر به ایوان می‌گوید که پدرشان را کشته و پول‌هایش را برداشته است.

این رمان شخصیت‌های بسیار دیگری مانند پدر زوسیما، روحانی صومعه، و گرونشکا، دختری که نقش معشوقه را ایفا می‌کند، نیز دارد اما شخصیت‌های مهم و کلیدی، همان‌طور که از اسم داستان نیز برمی‌آید، کارامازوف پدر و پسرانش است. کارامازوف پدر و دیمیتری، فرزند اولش، هر دو به یک دختر دل بسته‌اند و پدر شبی که منتظر آمدن دختر است، به قتل می‌رسد. در این بین بسیاری افراد از جمله فرزندان کارامازوف میل نبودن پدر را در سر می‌پرورانند که این دست‌مایه‌ای می‌شود تا این رمان، جنایی و با فضایی مرموز به نظر برسد. فضای داستان بسیار تاریک است. همه به یکدیگر سوءظن دارند، بر پدر خشم می‌گیرند و حتی دیمیتری با وی درگیری جسمی پیدا می‌کند و او را کتک می‌زند. در این بین، تنها آلیوشاست که گویی در صدد مهربانی و رحم و عطف به دیگران است و دوست دارد همه را با یکدیگر آشتی دهد. مادام هوهلاکف دختری دارد که عاشق آلیوشاست اما چون آلیوشا به صومعه تعلق خاطر دارد، نمی‌تواند با وی درآمیزد.

جنایی بودن داستان به فضای رعب‌انگیز و وحشت‌آلود داستان کمک شایانی کرده و پیرنگ نسبتاً ساده‌ی داستان در زیر رفتار و کنش‌های پیچیده‌ی شخصیت‌ها، پیچیده‌تر شده است.

شخصیت‌پردازی

داستایفسکی شخصیت‌های متزلزل ایجاد می‌کند؛ شخصیت‌هایی که بین نیکی و بدی، خیر و شر، سپیدی و سیاهی مدام دچار اضطراب درونی و کشمکش‌اند. اکثر داستان‌های وی سرگذشت مردمی عصبان‌زده، بیمار و روان‌پریش همچون خودش است. شخصیت‌های داستان‌های داستایفسکی به یادماندنی‌اند؛ چون افکار خشونت‌باری دارند و بی‌قرارند. شخصیت‌های او به یاد خواننده می‌مانند.

حیرانی و سرگشتگی این شخصیت‌های داستانی را متمایز و برجسته می‌کند. راسکلنیکف در «جنایت و مکافات»، دیمیتری و ایوان در «برادران کارامازوف» و پرنس میشکین در «بله» هم با همین کیفیت بی‌قرار و اندیشه‌های توفانی تعریف می‌شوند. در واقع، همه شخصیت‌های داستانی داستایفسکی همین جریان ذهنی آشفته و سرگشته را تجربه می‌کنند و خواننده را به گرداب زندگی در حال تلاشی خود فرو می‌کشند. هیچ بحثی درباره‌ی داستایفسکی بدون اشاره به رفتار شخصیت‌های داستانی‌اش، کارهای عجیب و غریبی که انجام می‌دهند و مسیبه‌های بهت‌برانگیز و جسورانه‌ای که در آن‌ها گام می‌گذارند، کامل نخواهد شد.

داستایفسکی به حالات درونی انسان‌ها و شخصیت‌های داستانش بسیار اهمیت می‌دهد و گاهی یک شخصیت را آن‌چنان در فکر - که حتی می‌تواند فکر کوچکی باشد - فرو می‌برد که وی به حالت ریشه و لرزش اندام می‌افتد. آن‌ها را از نظر کارهای جنون‌آمیز و تفکری که آدمی را تا حد صرع (که خود داستایفسکی هم داشته است) پیش می‌برد و دچار گرفتاری‌های عظیمی می‌کند. به همین علت، قهرمان‌هایش را تیره‌تیره یا پاک و منزه نشان نمی‌دهد و شخصیت‌های وی از بدی به خوبی و بالعکس در حرکت‌اند. این‌گونه است که انسان باید خود را به جای آن شخصیت بگذارد و شرایط را بر عکس‌العمل او تأثیرگذار بداند.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که داستایفسکی، همچون نویسندگان دیگر، شخصیت‌های خود را از دنیای واقعی الهام گرفته است.

بیماران روحی و روانی و افرادی که با خود درگیرند، در آثار او به وفور یافت می‌شوند. شخصیت‌های داستانی داستایفسکی به دلایل زیادی به یادماندنی‌اند؛ مهم‌ترین این دلایل این است که به شیوه‌ای توصیف می‌شوند که خصوصیاتشان آشکار شود.

«دیمیتری فیودورویچ، جوان بیست‌وهشت‌ساله‌ای است با قامت متوسط و قیافه دلچسب، که بیشتر از سن و سالش نشان می‌دهد»، داستایفسکی با همین اولین جمله علاقه ما را به او برمی‌انگیزد.

چرا دیمیتری مسن‌تر از سن و سالش به نظر می‌رسد؟ این جمله چه معنایی دارد؟ با توجه به اینکه در یک رمان ساختارمند همه چیز باید معنا داشته باشد، این جمله بر چه چیزی دلالت دارد؟ «مردانه می‌نمود و نشان از نیروی جسمانی فراوانی داشت. با این همه، در چهره‌اش چیز ناسالمی بود. چشمان سیاه نسبتاً درشت و برجسته‌اش حالتی از عزم استوار داشت و با این همه نگاهی مبهم در آن‌ها بود.» هرچه بیشتر از دیمیتری می‌فهمیم، کنج‌کاو می‌بیشتر برانگیخته می‌شود.

گفت‌وگونیسی

داستایفسکی معمولاً از گفتارهای بسیار طولانی استفاده می‌کند. این را نوعی ضعف، دست‌کم برای دنیای رمان امروز می‌دانند اما خود او در ۱۸۵۹ در نامه‌ای به برادرش نوشت: «بی‌شک این رمان نقایص بزرگی دارد که مهم‌ترینشان پرگویی است.» (فیلد، ۱۳۹۱: ۹۴).

داستایفسکی برادران کارامازوف را که هزار صفحه است، در دو سال نگاشت، به سبب همین سریع نوشتن، گفت‌وگوها عجولانه از دهان شخصیت‌ها بیرون می‌ریزند؛ مثل اینکه همه جویده‌جویده حرف می‌زنند. گاهی هم در گفت‌وگوها مسائل نامربوط و بی‌سروته‌اند. مانند این:

«آرزو می‌کنم پیدایش نشود. عالی خواهد شد. تو که انتظار نداری من همه این کارهای نفرت‌انگیز را دوست داشته باشم و حالا هم تو اینجا باشی. پس برویم شام.»

در رمان «همزاد» اسامی مدام تکرار می‌شوند و گاه شخصیتی در یک جمله سه چهار بار اسم شخصیت مخاطب خود را می‌آورد. البته این نشان‌دهنده حالت مضطرب درونی شخصیت هم هست و نباید با اشتباه خود داستایفسکی که بعضاً در گفت‌وگونیسی شخصیت‌هایش مرتکب می‌شده است، خلط شود.

نکته مثبت گفت‌وگونیسی‌های او شرح دقیق حالات روانی و ذهنیات شخصیت‌هاست و این به عقده‌گشایی‌های روانی و شخصیت‌های عجیب‌وغریب‌گویی که هذیان می‌گویند، کمک قابل توجهی کرده است.
